

Kamran Ekbal, "A Rejoinder to Ata Arjomand,"
Iran Namch, 29:1 (Spring 2014), 242-246.

پاسخ به ارجمند

کامران اقبال

مدیر بازنشسته تاریخ اسلامی خاورمیانه، دانشگاه بوخوم آلمان

بیش نویسنده محترم ردیه بر مقاله نگارنده با عنوان "تقیه، ستر و کتمان در دیانت‌های بابی و بهائی" این است که غرض از نوشتن مقاله "متهم" ساختن دیانت بهائی به پیروی از سنت تقیه بوده است. می‌نویسد "نویسنده این مقاله ابتدا در نقش دادستان اتهامی را نسبت به بایبان و بهاییان مطرح می‌سازد که عبارت است از تقیه و تشویق به تقیه در دیانت بهائی" و بر این امر تأکید می‌کند که "اتهامات مطروحه در این مقاله اتهاماتی سنگین است که مستقیم یا غیرمستقیم بر زندگی بسیاری تأثیر خواهد گذاشت" و لذا وظیفه خود را در مقام حقوقدان و عضوی از جامعه بهائی در این می‌بیند که اقدام به "دفاع" کرده، جوابگوی این گونه "اتهامات" شود. او از یک سو تصدیق می‌کند که "هرچند فهرست بلند منابع و مآخذ این مقاله نشان‌دهنده وسعت دامنه تحقیقات مؤلف است، ولی در همان حال نیز می‌گوید که "در این مقاله، مؤلف از مرز تخصص خود بسیار فراتر رفته است" و "خروج از حیطة تخصص" او را "آگاهانه یا ناآگاهانه وادار به خطا"

کامران اقبال (دانش‌آموخته دکتری اسلام‌شناسی، دانشگاه کیل آلمان، ۱۹۷۶) متولد بیروت است و در دانشگاه‌های گراتس اتریش، هامبورگ و کیل آلمان و نیز کمبریج تحصیل کرده است. استادیار السنه شرقی در دانشگاه‌های هامبورگ و کیل بوده و مدیریت بخش تاریخ اسلامی خاورمیانه را در دانشکده تاریخ دانشگاه بوخوم آلمان بر عهده داشته است. دو دوره نیز استاد مهمان دانشگاه اِسِن در آلمان بوده است. تحقیقات او در زمینه اسلام، خاورمیانه و آیین بهائی است و مقالات متعددی در این حوزه‌ها در مجلات علمی آلمان و انگلیس منتشر کرده است.

Kamran Ekbal <ekbal.kamran@gmail.com>

ISSN 0892-4147-print/ISSN 2159-421X online/2014/29.1/242-246

کرده است. شاید در آینده تحصیل مکانیک و برق و حقوق باید معیار صحیح چنین "تخصصی" باشد؟ ای کاش نویسنده که اهمیت فوق‌العاده‌ای برای لزوم "دقت و توجه وسواس‌گونه به معانی و تعاریف لغات و واژه‌ها" در روند کار محققان قائل است، خود نیز از این رویه گه‌گاهی اتباع کرده و تعریف "مرز تخصص" را روشن می‌ساخت و می‌گفت که این مرز را کی تعیین می‌کند و چگونه و کجا تا مقصودشان واضح‌تر می‌شد.

احساس اینکه قصد از نوشتن مقالاتی انتقادی که بعضی مفاهیم آیین بهائی را به پرسش می‌گیرند اذیت و تهاجم به بنیادهای آن آیین است، دایماً باعث بروز اشکالاتی فراوان در مطالعات بهائی شده و می‌شود؛ مسئله‌ای که البته منحصر به آیین بهائی نیست و در دیانت‌ها و جنبش‌های دیگر هم همیشه رواج داشته و دارد. متهم ساختن صاحب این‌گونه مقالات به "تحریف"، چنانکه در اینجا آمده است، سلاحی است دیرینه در دست ردیبه‌نویسان که برای بهائیان نباید ناآشنا باشد.

ارجمند به سادگی ادعا می‌کند که "شک نیست که از بدو ظهور ادیان بابی و بهائی تا به امروز اشخاصی تقیه کرده و می‌کنند." حقیقتاً "شک نیست؟" گویی در مطالعات بهائی همیشه به این مطلب اشاره رفته و این مفهوم میان بهائیان به قدری رایج است که اصلاً لزومی برای نوشتن این مقاله در میان نبوده است. آیا ایشان مدرکی در دست دارند که مراجع بهائی بر این مفهوم تأکید می‌کنند تا ارائه دهند؟ ایشان از این گله می‌کنند که "در مقاله مورد بحث، از شواهد و مدارک غیرمستقیم، مانند خاطرات و نظریات افراد، با همان اطمینانی استفاده شده است که از شواهد مستقیمی مانند الواح بهاء‌الله و نوشته‌های عبدالبهاء." علاوه بر اینکه برای نگارنده واضح نیست که کدام مراجع را "نظریات افراد" می‌دانند که "از اعتبار و حتی دانش و سواد" آنها اطلاعی به دست داده نشده است، همچنین مشخص نیست ایشان کدام مدارک را قبول ندارند. شاید برای ایشان که آنقدر بر لزوم "دقت و احتیاط" محققان در تعریف اصطلاحات اصرار می‌ورزند، بد نبود چند مثالی از این‌گونه مراجع و "نظریات افراد" می‌آوردند تا مطلب برای خواننده واضح می‌شد.

ارجمند علت تشویق بهائیان از سوی بهاء‌الله و عبدالبهاء را به صیام در رمضان و شرکت در مراسم عاشورا و روضه‌خوانی این‌گونه تعبیر می‌کنند که "شاید شرکت کردن بهائیان در آداب و رسوم دیگران بخشی از عقاید دینی آنهاست که همهٔ ادیان را دین واحد می‌دانند و اینکه مأمور به آمیختن با دیگران اند؛" گویی صیام رمضان و شرکت در مراسم عاشورا سنتی رایج نزد بهائیان است. ایشان از یاد می‌برند که مسلمانان حیفاً و همهٔ فلسطین از اهل سنت‌اند و نه شیعه تا مراسم روضه‌خوانی عبدالبهاء را بتوان ذیل وحدت ادیان و "آمیختن با دیگران" گنجانند. "و کیل مدافع"

حقوقدان نباید دفاع خود را چنین سطحی و بدون تفکر و تعمق و تحقیق کافی تهیه کند؛ ضرر آن بیش از منفعتش است. مثال‌های متعدد برای این روش تحقیقی سطحی خارج از حوصله این جوانان است. به یک مثال اکتفا می‌شود. ارجمند فقط در بخش کوچکی اقتباساتی از مقاله نگارنده را آورده و به همدیگر چسبانده است تا به قول خودش "اغراق" نگارنده را ثابت کند: "این که عبدالبهاء نیز مثل پدر خود تقیه می‌کرده‌اند کاملاً آشکار و واضح است" اگر دعوی مظهریت و تأسیس دیانتی جدید برایشان معلوم بود، بلاشک امکان نداشت که در آن مراسم شرکت کنند."

خواننده البته اقتباس دوم را به عبدالبهاء نسبت داده که در اقتباس اول فاعل جمله است و تعبیر به این خواهد کرد که نگارنده عبدالبهاء را متهم می‌کند که "دعوی مظهریت و تأسیس دیانتی جدید برایشان معلوم" نبوده است. زمینه اقتباس، یعنی مراسم باشکوه تشییع عبدالبهاء با حضور انبوهی از علمای اسلام، خاخامان یهود و اسقفان و کشیشان مسیحی که "اگر دعوی مظهریت و تأسیس دیانتی جدید برایشان معلوم بود، بلاشک امکان نداشت که در آن مراسم شرکت کنند" به این ترتیب کاملاً برعکس شده است.

نویسنده بخش وسیع‌تر ردیه خود را دُن کیشوت‌مانانه به اصطلاح "حکمت به معنی طرز بیانی . . . که سبب کدورت

Kamran Ekbal "The Babi and Baha'i Practices of 'Denial' (kīmān) and 'Disimulation' (taqīyah), *From Mawla, 2003 (Fall 2010), 17-20-199.*

تقیه، ستر و کتمان در دیانت‌های بابی و بهائی

کامران اقبال
مدرس بازنشسته پیشتر، تاریخ اسلامی، دوره ۱
دانشگاه یوتی‌سی، آلبانی

Kamran Ekbal
kikbal.kamran@gmail.com

ISSN 0822-4147 pccnISSN 2153-4232 ocnISSN 2098-3076 4871

تقیه، ستر و کتمان در دیانت‌های بابی و بهائی

ای پسر تراب، حکمت‌های عباد آمانند که تا مسیح نیاید لب نگشایند چنانچه سالی تا طلب نیند سافر نینشد و عاشق تا حصول مشورتی غافل نشود از همان نمرودند پس باید سه‌های حکمت و علم را در ارض طایفه قلب مذکور دارید و مسکون نمائید تا سیلانات حکمت الهی از دل برآید نه از گل^۱

ستره تقیه به معنی ستر و کتمان یا پنهان کردن عقیده دینی، به خصوصی در موقعیت‌هایی که خطر «عانی» چه برای پیمبران، اشیاء و مردمین یا «مظاهر ظهور» بنا بر اصطلاح بهائیان، و به برای پیروان دیانت نوین، شدت پیدا می‌کند و در این حیث خطر انقراض و منکسر شدن جامعه مشور برپا می‌شود و بیوان «خطری» عقیقی بوده، سستی بسیار قدری است این ستر نه فقط در میان شیعیان، بلکه در بسیاری از دیانت‌های سابق نیز رواج داشته است. از لسان «صورت مسیح نقل شده است که می‌فرمایند: "آنچه مقدس است به سگان بدهید و نه بر رویان‌های خود را پیش گرازان (یعنی شوکرها) افشازید، مبادا آنها را پایمال کنند و برگشته شما را بگردند" که قسمت دوم این جمله امروز ضرب‌المثلی معروف در زبان‌های مختلف و نقل قول عوام شده است.

در قرآن کریم نیز اشاراتی به این مبدأ رفته است که نقلی‌الاصح شیعیان، که تقیه خود آنها به علت خصیقات و آزار و کشتارهای مستمر در طول تاریخ پیش از سایر مذاهب و دیانت‌ها رواج داشته است، به آن استناد می‌کنند. در آیه ۱۰۶ سوره النحل بر سبیل مثال آمده است: "من کفر بالله من بعد ایسته الا من آتوه و قلنه حلفین بالایمن . . . فلیهم نصیب من الله و لهم عذاب عظیم" بدین معنی که نصیب عافان و عذاب عظیم نصیب آن کسانی می‌شود که بعد از ایمان

دشمنی نشود،" تعریفی که اختلافی در آن نیست، اختصاص داده و مثال‌های متعددی از حکمت در این معنی آورده است تا ثابت کند که نگارنده "به طور اغراق آمیزی ادعا و تأکید می‌کند که نیت بهاء‌الله از به کار بردن کلمه حکمت فقط تقیه بوده." فقط؟ واقعاً؟ چه مدرکی؟ چنین "فقط"‌های پوشالی در این ردیه بسیار است. ایشان نگارنده را به "اغراق" متهم می‌سازد که در حقیقت به روش کار خودشان بر می‌گردد. البته کلمه حکمت ممکن است دارای معانی متعددی باشد، ولی همراه با الفاظ تقیه، ستر و حجاب، چنانکه در لوح بدیع و دیگر الواح مشابه آمده است،

به معنی تقیه آمده است. نگارنده در بحث خود در باره لوح بدیع نوشت: "اهمیت دیگر این لوح در این است که برخلاف مقوله بعضی از بهائیان که حکمت در آئین بهائی را غیر از تقیه می‌دانند، اصطلاحات تقیه و حکمت آشکارا به صورت متشابه و مترادف و دارای یک معنی و یک مضمون استفاده شده." واضح است که صحبت از لوحی مخصوص همراه با الواح مشابه دیگر است و نه به صورت عام، چنانکه نویسنده محترم می‌خواهد به خوانندگان تلقین کند. آیا جایز است این روش را در اینجا "تحریف" اقوال نگارنده نامید؟

می‌نویسند "از مسئولیت‌های محقق بررسی موضوع از زوایا و دیدگاه‌های متفاوت است، ولو آنچه می‌بیند با نظریه او موافق نباشد" و "در این کشمکش، بسیاری از موازین تحقیق و قضاوت را نادیده می‌گیرد و اگر در این مسیر حقیقتی با او همراهی نکند، آن را رها کرده و با 'اختراع' حقیقت دیگری به راه خود ادامه می‌دهد." همه این‌گونه اندرزها را در تطابق با روش کار خودشان باید دید و فهمید. برای این منظور به سه مثال اکتفا می‌شود.

۱. در حینی که بهاءالله در لوح بدیع بر این امر تأکید می‌کنند که "مقصود [از تقیه] حفظ نفوس مقدسه بوده،" می‌نویسد که "هدف این نوع حکمت و این نوع تقیه... جلوگیری از فتنه و آشوب بوده است، نه حفظ جان و مال." ایشان با خیال راحت چشم بر چنین اسنادی که "با او همراهی نکند" می‌پوشد و آنها را "نادیده می‌گیرد."

۲. ایشان نیز کمترین اشاره‌ای به نهی از تقیه در ولایت شوقی افندی نمی‌کنند، که سندی بس آشکار از رواج و شیوع تقیه میان بهائیان است، و این را هم رها کرده، "نادیده می‌گیرد."

۳. الواح بهاءالله و عبداله‌ها شامل امر به تقیه، ستر، کتمان و حجاب را کلاً "نادیده می‌گیرد،" درباره آنها بحث نمی‌کند و فقط به یک جمله بسیار عجیب اکتفا می‌کند که نویسنده "احتمال" این را نمی‌دهد که نامه بهاءالله به شخصی خاص کاملاً جنبه خصوصی داشته، خطابش به عموم نیست. "این بینش انقلابی باید مطالعات بهائی را در آینده زیور و کند و بخش اعظم الواح بهاءالله را که "خطاب به شخصی خاص" هستند، به پرسش گیرد که تا چه حدی متن "کاملاً جنبه خصوصی داشته و خطابش به عموم نیست."

خلاصه کلام را شاید بهتر باشد با اندکی تغییر از خودشان اقتباس کنیم:

به صورتی خلاصه، ردیه‌نامه بررسی شده نمونه‌ای است از ردیه‌های نیمه‌علمی و نیمه‌تحقیقی که بهائیان در طول تاریخ ۱۶۰ ساله خود با آن سروکار داشته‌اند. ردیه‌نامه مذکور تلاش می‌کند که

رواج تقیه را در دیانت بایی و خصوصاً در دیانت بهائی، به‌رغم انبوه اسناد و مدارک ارائه‌شده، نفی کند. این ردیه برای اثبات فرضیه خود قواعد و اصول لازم را مراعات نمی‌کند. با تأویل لغات آنچه را که برای اثبات ادعا احتیاج دارد فراهم می‌آورد، در اظهار نظرها اغراق می‌کند، بر فرضیه‌ها اصرار می‌ورزد، احتمال و امکان وجود معنا و خوانشی دیگر را، غیر از آنچه به اثبات نظریه‌اش کمک می‌کند، در نظر نمی‌گیرد، بی‌توجه از بسیاری جزئیات مهم می‌گذرد، بر زمینه‌ها و سوابق مدارک و مقاصد و نیات شهود کاملاً چشم می‌پوشد و از بسیاری از شواهد و مدارک بدون دلیل و برهان نتیجه می‌گیرد. در مجموع، ردیه‌ای است یک‌بعدی، با دیدی کوتاه که بسیاری از اصول تحقیق را زیر پا می‌نهد و از محدوده تخصصش کاملاً خارج می‌شود و خواننده آگاه را وادار می‌سازد که اعتباری برای این ردیه به عنوان یک نوشته علمی و بی‌طرف قائل نشود.

دوم، بر این تأکید می‌شود که "ظلم ظالمین" و فداکاری‌های بیرون "که من غیر ستر و حجاب و تقیه جان انفاق نموده‌اند." ایشان را ناچار به تمسک کردن به اصطلاحاتی کرده است از قبیل "استروا ما عندکم" و یا "التقیه دینی." که از زبان ائمه اطهار (حروفات) نازل شده و بهاء‌الله در الواح بی‌شماری، برسیبل مثال به محمدمصطفی بغدادی، به آن استناد می‌کنند.



آقا بزرگ نیشابوری، بدیع، که لوح تقیه بعد از شهادتش صادر شد، در زنجیر میرغضیان.

سوم، علت و سبب نزول امر به تقیه ذکر می‌شود و آن "حفظ نفوس مقدسه" از انقراض و اضمحلال و قتل عام بوده است.

چهارم، اهمیت دیگر این لوح در این است که برخلاف مقوله بعضی از بهائیان که حکمت در آئین بهائی را غیر از تقیه می‌دانند، اصطلاحات تقیه و حکمت آشکارا به صورت مشابه و مترادف و دارای یک معنی و یک مضمون استفاده شده و هم‌ردیف با اصطلاحات متعدد دیگری مثل ستر و حجاب آورده شده‌اند. هدف همه این اصطلاحات مرتبط با کتمان عقیده حفظ جامعه بوده و هست.

تهران روانه کرده و روز ۲۹ ژوئن ۱۸۸۳ در تهران با بوق و تزاره و شیپور به میدان اعدام روانه کرده، بدنش را قطعه‌قطعه کردند. بهاء‌الله سال‌ها پس از شهادت بدیع استقامت و فداکاری او را ستوده و هرچه در باب او گفته به "ملح الاواح" موصوف کردند. هدف از امر به تقیه آنجا، چنان که هدف از تقیه در طول تاریخ بوده و نیز در متن لوح ذکر شده است، "حفظ نفوس" و حفظ جامعه جوان از انقراض و متلاشی شدن بوده است؛ هنگامی که بعد از شهادت آن دو نفر خیلی از نفوس مشتعل و شیداییان راه فدا می‌خواستند از همدیگر در راه شهادت سبقت گرفته، جان نثار محبوب خود کنند. در این لوح می‌فرمایند:

و این که از قبل مرقوم داشتید که الواح رسیده و امر تقیه در آن نازل، هذا حق [یعنی این حقیقت دارد]. بعد از شهادت حضرت بدیع [مقصود آقا بزرگ خراسانی است] علیه بهاء الله الاهی ... و بعد از شهادت حضرت علی [مقصود ملاعلی ماهفروزی است] من ارض میم [مازندران] ... امر به عدم اقرار صادر ... استروا ما عندکم [یعنی آنچه نزد خود دارید ستر و پنهان کنید]. ظلم ظالمین و غفلت غافلین به مقامی رسیده که قلم [دائماً اشاره به خود شخص بهاء‌الله است] به کلمه یکی از حروفات [اینجا یعنی ائمه اطهار] قبل تکلم نموده. **التقیه دینی الی آخرها** و مقصود حفظ نفوس مقدسه بوده. ملاحظه فرمائید چه مقدار از نفوس که من غیر ستر و حجاب و تقیه جان انفاق نموده‌اند امر به حکمت شد چنانچه اکثری از الواح به آن مزین.^۳

این "امر تقیه"، چنان که قبلاً ذکر شد، تا قدر اطلاع هیچ‌گاه توسط بهاء‌الله نسخ نشده است. به این ترتیب، نکات متعددی به صورت واضح آشکار می‌شوند.

اول، تأکید بر این می‌شود که "امر تقیه ... نازل" و "امر به عدم اقرار صادر" شد.